

بازنشر / گفتگوی خواندنی اگروفودنیوز با استاد علی بهزاد



متأسفانه استاد علی بهزاد بعد از گذشت یکماه جدال با بیماری کرونا ناباورانه از بین ما رفت ، استاد بهزاد نقش بسیار پر رنگی در همکاری با مجموعه ماهنامه صنعت غذا و پایگاه خبری صنعت غذا و کشاورزی (اگروفودنیوز) ایفا می کرد، ایشان عضو شورای سیاستگذاری و تحریریه این مجموعه بودند و علاوه بر این ، بخاطر آوردن خصوصیت منحصر به فردشان از جمله صمیمیت، ابراز لطف ایشان با همکاران برای خانواده صنعت غذا محبوب بودند که این موضوع بر غم جانکاه می افزاید . اگروفودنیوز مصاحبه ای را در روز خبرنگار با ایشان انجام داده بود که لازم میدانیم به یاد ایشان این گفتگو بازنشر شود . روحش شاد و یادش گرامی.

آیین های مناسبی، فرصتی نیکو هستند برای یادآوری یک رخداد. روز خبرنگار (۱۷ مرداد ماه) یکی از همین یادآوری های دلپسند است.

روزی ویژه برای نکوداشت تلاشگران عرصه ی رسانه. خدمتگزارانی که بی هیچ منت و ادعایی در هر شرایطی برای آگاهی رسانی و بالا بردن دانش افکار عمومی می

کوشند. روزنامه نگاران یا اصحاب رسانه در سراسر جهان همواره برآنند که با زدودن ناراستی ها و رهایی از کاستی ها، جامعه به سمت روشنی های خورشید آگاهی در سرزمین عدالت و برابری و صلح و آرامش رخ بنماید.

روزنامه نگاران و رسانه های تخصصی، گروهی از این حرفه هستند که با رویکردی علمی، بخشی ویژه را نشان می گیرند. صنایع غذایی ایران با خرسندی و سپاس، همواره از یاری و یابوری روزنامه نگاران متخصص به عنوان همراهانی گرامی و دلسوز صنعت، بهره می برد.

«علی بهزاد» یکی از صاحبان قلم است که ۳۹ سال پیشینه ی فعالیت در رسانه های کشورمان دارد. وی برای خانواده ی صنعت غذا، چهره ای آشنا، خوشنام و کوشا به شمار می آید که در سه زمینه ی متفاوت روزنامه نگاری، روابط عمومی و گویندگی و اجرای همایش ها، همچنان خدمتگزار است.

قلم شیوا و توانمندی دارد. ساده نویسی را باید شیوه ی او دانست. کتاب های «پیشگامان صنعت غذا» و «صد سال عشق» را تالیف کرده است. ویراش کتاب های «دوست من سلام» و «همیشه برخاستن» از کارهای اوست که نخستین کتاب در زمینه ی کارآفرینی خانوادگی به شمار می آید. یکی از ویژگی های این چهره ی خوشنام و شیکپوش، مهربانی و خوشرویی با همکاران به ویژه جوانان است.



از آثار علی بهزاد

گپ و گفتی صمیمی در فضایی خودمانی با «علی بهزاد» عضو شورای سیاستگزاری و هیات تحریریه ی ماهنامه «صنعت غذا» داشتیم تا از تجربیات ۴۰ ساله خود برایمان تعریف کند :

*** از دوره ی فعالیت خودتون در روزنامه تعریف کنید.**

سال ۵۶ با حضور در روزنامه کیهان افتخار شاگردی در مطبوعات را پیدا کردم. این حرفه بسیار خاطره انگیز و شیرینه. در عین حال که بار مسئولیت سنگینی را بر دوش روزنامه نگار می گذاره. خبرنگار مانند یک شهروند با مسایل جاری جامعه درگیر است اما یک رسالت حرفه ای دارد؛ بازتاب آنها و پاسخ خواهی از مسئولان مربوط. این بخش دوم اگر انجام پذیر نباشد، روح و روان روزنامه نگار در آرامش نخواهد بود. فعالیت خبری من از ابتدا در حوزه ی دانشگاه و علوم و هنر بود که در بازسای شخصیتم بسیار نقش آفرین بود. چراکه همیشه با فرهیختگان فرهنگی، استادان دانشگاه و دانشجویان عزیز و صاحبان

هنر، همکلامی داشتم و هر روز یک آموخته ی تازه از آنان برایم بس بود.

* چه خاطراتی دارید؟

خاطره در این حرفه فراوانه. به راستی هر روز آن یک خاطره است. یکی از ویژگی های شاگردی در عرصه ی رسانه، بهره مندی از همنشینی و همکلامی با بزرگان و شخصیت های فاخر است. اگر اجازه داشته باشم چند خاطره را بازگو می کنم که برای همکارانم انتقال تجربه و برای عزیزان صنعت نیز خواندنی باشد.

«مسابقه ی سلام»

زنده یاد شهید دکتر محمد جواد باهنر از چهره های فاخری است که در پیروزی و تثبیت انقلاب اسلامی، نقش ارزشمندی دارد. اخلاق و منش ویژه ای داشت. در پایان یک مصاحبه، در گپ و گفتی صمیمی و دوستانه که با هم داشتیم، از آداب «سلام» صحبت می کردیم. اشتیاقم را که برای پیشقدم بودن در «سلام گفتن» شنید به خنده گفت: «اما از من نمی توانی ببری».

چند روزی از انتخاب شهید گرامی آقای رجایی عزیز به ریاست جمهوری گذشته بود، صبح که به روزنامه رفتم سردبیرمان مرا صدا زد و گفت: شنیده ایم آقای باهنر قرار است نخست وزیر شود. تو با ایشان دوست هستی برو ببین می توانی خبری بگیری.

خودم را به ساختمان نخست وزیری سابق در خیابان پاستور رساندم هنوز دقایقی به ساعت ۸ صبح مانده بود. برو بچه های حراست را جلوی در دیدم و سراغ آقای دکتر را گرفتم. یکیشان گفت آقای رجایی و حاج آقا (دکتر

باهنر) نماز
صبح را همینجا خواندند و جلسه شان هنوز ادامه دارد.

خواهش کردم اگر کسی داخل جلسه می رود به آقای باهنر پیغام بدهند
که من
اینجا هستم. یک ساعتی گذشته بود که وی آمد و گفت: «آقای باهنر
فرمودن به
آقای بهزاد سلام برسانید و بگویید منتظر بماند» حتی در پیام هم از
من برنده شده بود.

باید صبر می کردم. هر نیم ساعتی هم به روزنامه زنگ می زدم و می
گفتم که
هنوز خبری نگرفته ام. حدود ظهر بود همان دوست محافظ آمد و گفت :
آقای باهنر
با آقای رجایی می خواهند بروند گفتند شما هم خودتان را به در
پایین
برسانید.

ساختمان نخست وزیری، دوطبقه بود و قدیمی. دیوار حیاطش نرده های
فلزی
داشت. ساختمان را که رد کردم به دیوار نرده ای رسیدم، هردو
بزرگوار کنار
خودرو ایستاده بودند و دکتر باهنر رو به من بود . همین که مرا
دید، پیش از
آنکه بتوانم عکس العملی داشته باشم با دو دستش که به سمت بالا
آورد سلام داد و دعوت کرد به نزد ایشان بروم.

این آخرین سلام و دیدارم با چهره ای فرزانه، اندیشمند و نیکو خصلت
بود
که همیشه در مسابقه ی « سلام معرفت و بزرگ منشی»، برنده و پیشتاز
بود
انفجار دفتر و شهادتش سبب شد حسرت یک بار زودتر سلام گفتن به
ایشان، برای
همیشه روی دلم بماند. یادش گرامی.

«ماجرای مشهور اسامی کنکور»

یادم می آید از پیش از انقلاب رسم بود اسامی پذیرفته شدگان آزمون
ورودی

دانشگاه ها همه ساله نصف، نصف در دو روزنامه ی بزرگ وقت چاپ می شد یکی از سال ها با تصمیم یکجانبه ی سازمان سنجش قرار بود تمام اسامی تنها در روزنامه ی (رقیب کیهان) چاپ شود. روزی که در نشست خبری وزیر با رسانه ها این خبر اعلام شد، فهرست اسامی روی میز در کنار دست آقای وزیر بود. در تمام مدت مصاحبه، ذهنم درگیر این مساله بود و اینکه چرا؟

زمانی که مصاحبه تمام شد و همکارانم از اتاق بیرون آمدند، جناب وزیر هم برای بدرقه تا جلوی در آمده بود به بهانه ای برگشتم اسامی را زدم زیر بغلم و از در دیگر اتاق بیرون رفتم بهتر است بگویم در رفتم و تا روزنامه را دویدم. رسیدم، ماجرا را برای سردبیرم گفتم. ایشان هم دستور داد همه ی همکاران حروفچین و چاپ در روزنامه بمانند که بتوانیم تا صبح ویژه نامه اسامی را منتشر کنیم.

عصری روزنامه ی رقیب با تیتراژ درشت نوشته بود: «پس فردا ویژه نامه اختصاصی پذیرفته شدگان دانشگاه». و ما فردا صبح با انتشار اسامی تیتراژ زدیم: «اسامی پذیرفته شدگان دانشگاه امروز در کیهان»

این شد یک ماجرای رقابت تاریخی دو روزنامه. نا گفته نماند من به دلیل این «سرقت رسانه ای» برای آنکه در دسترس نباشم یک هفته از در کوچه پشتی کیهان رفت و آمد می کردم.

«کتاب، همیشه ارزشمند است»

روزی فرصتی گرانقدر فراهم آمد تا در محضر استاد گرانمایه و دوست داشتنی زنده یاد علامه جعفری چهره ی بلند آوازه، افتخار حضور داشته باشم.

رشته ی

کلام به «کتاب» رسید، عرض کردم: «به طور معمول در مناسبت ها و برای جایزه و تشویق، کتاب، هدیه می دهم».

ایشان با تبسمی رضایتمندانه فرمود: «کار خوبی می کنید. اما وقتی کتاب را هدیه می دهی، چه می گویی؟»

با خود کمی اندیشیدم و در پاسخ عرض کردم: «خب استاد، رسم است که از باب تعارف بگوییم قابل نداره»

جناب علامه عزیز با همان لحن شیرین خودشان فرمود: «هان. یادمان باشد اگر

الماس کوه نور را هدیه دادیم می توانیم بگوییم قابل نداره، اما وقتی یک

کتاب در هر شکل و اندازه را هدیه می دهیم حق نداریم بگوییم قابل نداره. چون

کتاب همیشه قابل داره و همیشه محترم و ارزشمنده»

یاد و نام ایشان پایدار و روح بزرگشان نزد حضرت حق، شاد.

«گزارش ذهنی»

یک بار آدینه روزی کاری داشتم به روزنامه رفتم. مدیر فنی تحریریه (دوست

نازنینم استاد محمود مختاریان) تا مرا دید با خوشحالی گفت: «بهزاد مطالب یک

صفحه ی روزنامه تغییر کرده، یک کمکی کن.»

چند روزی به برگزاری آزمون سراسری دانشگاه ها مانده بود. شروع کردم به

نوشتن یک گزارش. پیشنهاد های کارشناسی در باره آماده شدن داوطلبان، همکاری

پدران و مادران برای ایجاد آرامش محیط خانواده، بیان نظرات چند مدیر

آموزشگاه های کنکور، مصاحبه با تعدادی از داوطلبان، گفتگو با رئیس و معاون

سازمان سنجش، رایه آمارها و دست آخر پرسش و پاسخ با وزیر محترم آموزش

عالی. بالاخره صفحه آماده شد و رفت برای چاپ.

چند روز بعد در جریان برگزاری آزمون، رییس سازمان سنجش از من پرسید:

«آقای بهزاد مصاحبه ای که چند روز پیش از من منتشر کردی، کی انجام شده بود؟» چون پاسخی نداشتم و گفتم: ببخشید اگر نکته اشتباهی داشت بفرمایید اصلاح کنم»

هیچکس متوجه نشد تمام مطالب آن صفحه را با اتکا به دانسته های حرفه ای خودم نوشته ام.

«نوار های خالی»

خاطره دیگری دارم. برای یک هفته نامه پر خواننده در دهه ی هفتاد، مطلب می نوشتم. قرار گپ و گفت با یکی از مسئولان بلندپایه داشتم. سه تن از اعضای شورای سردبیری هم آمدند. ضبط صوت هم آوردند و روشن کردند و نشستند به پرسش و پاسخ. من در دفترچه ی کوچکی که داشتم به شیوه ی خودم گزیده هایی را یادداشت می کردم.

زمان سپری می شد و همکارانم نوارها را یکی پس از دیگری به دستگاه ضبط می سپردند. سه ساعتی نوار پر شده بود. در پایان نشست، بنا بر خواهش آن مسئول که می خواست صدای خودش را بشنود، تازه معلوم شد همه نوارها خالی هستند و هیچ گفتگویی ضبط نشده است.

ناراحتی همکاران یکسو و عصبانیت آن مقام هم از سوی دیگر بر وهم آلود شدن فضا می افزود. همه نگران بودند و در پی چاره که با خونسردی گفتم من از روز یادداشت هایم متن را بازنویسی می کنم. زمانی که آقای مدیر دید من تنها دو

صفحه ی کوچک را نشان می دهم با لحن دلخور آمیخته به عصبانیت
پرسید: «با
همین چند خط؟»

چند روز بعد ۱۷ صفحه تایپ شده ی متن گفتگو را برایش فرستادم که
در هفته نامه به چاپ آمد.

*** شرایط کنونی رسانه ها با آن دوران تفاوت بسیاری پیدا کرده
است. به ویژه رسانه دیجیتال و فضای مجازی حال و هوایی تازه دارد.
نسل شما
چه اندازه با این دگرگونی همراهی دارد و نظرتان در باره ی این
شرایط جبری
چیست؟**

همه علوم در گذر زمان به تحول می رسند و این یک «باید» است.
بازماندن از
این پیشرفت به معنای «واپسگرایی» است. رسانه ها نیز در این
رهگذار ضربه
پذیری بسیاری دارند. امروز حضور و فعالیت رسانه ای در فضای
دیجیتال آسانتر
است، زیرا از قید و بند های فنی و مالی و نظارت های قانونی به
دورند. شاید
همین، سبب یک نوع نابسامانی شده است که می تواند دلایل قابل بررسی
هم داشته
باشد که فرصت و جای دیگری را می خواهد.

یک نکته را باید به خاطر سپرد، اصلی که ما شاگردان نسل قدیم
همواره خود
را ملزم اخلاقی به رعایتش می دانستیم: پرهیز از شایعه پراکنی. در
همین حوزه
ی صنعت غذا در این چند سال اخیر همگی چند پیام در فضای مجازی در
باره ی
سوسیس و کالباس و مرغ و . . . خواندیم که یا دور از حقیقت بود یا
پایه ی
علمی نداشت و نتیجه ی آن ریختن آبروی تولید کنندگانی محترم و
زحمتکش را در
پی داشت یا به روند تولید در صنعت، خسارت زد.

نظارت های قانونی هر چقدر هم پر رنگ باشد، بازهم به دلیل گستردگی بسیاری که در این بخش هست، فعالیت ها قابل کنترل نیستند، تنها وجدان و اخلاق فردی می تواند ترمزی مناسب برای پیشگیری از ورود به دنیای «شایعه» باشد.

افتخار بازنشتگی

یک نکته جالب در شروع و پایان کارم وجود داد. روز ۲۰ مهرماه ۱۳۵۶ به دنیای رسانه پیوستم و روز ۲۱ فروردین ۱۳۸۸ بازنشته شدم. یعنی با ماه «مهر» که آغاز تحصیل علم و فراگیری است به «روزنامه» رفتم و در ماه فروردین که شروع حیات و شکوفایی دوباره است دوره دیگری از زندگیم آغاز شد.



*** چگونه شد از رسانه به صنعت راه پیدا کردید؟**

– یک رخداد پیش بینی نشده بود. آشنایی من با جناب آقای بهروز فروتن

بنیانگذار صنایع غذایی «بهروز» که پیگیر یک خبر در رسانه ها بود، سبب یک دوستی شد و پس از آنکه از روزنامه بیرون آمدم با دعوت ایشان به عنوان خدمتگزار روابط عمومی، به خانواده ی صنعت غذا پیوستم.

*** از دوران همکاری در صنعت هم خاطراتی بفرمایید.**

سازمان ملل متحد در سال های دور، ایران را در فهرست سیاه غذایی گذاشته بود. تلاش های سیاسی سبب شد نماینده ی این سازمان به ایران بیاید و بنابر تشخیص مسئولان کشور قرار شد از صنایع غذایی بهروز به عنوان یک واحد تولیدی ایرانی بازدید کند.

وی با پیشینه ی ذهنی بدی آمد و تا ظهر آن روز چند آزمایش را خودش انجام داد که پس از دیدن نتایج به رضایتی رسید که ناهار خورش قرمه سبزی ایرانی را میل کرد و با گزارشی که به سازمان ملل ارائه داد سبب خروج کشورمان از آن شرایط فراهم شد.

لحظه های شیرین

اگر بازبینی کوتاهی به این سال های حضورم در صنعت غذا داشته باشم می توانم فهرست گونه یادآور شوم ابتکار تحسین برانگیز «انجمن علوم و صنایع غذایی ایران» به همت جناب دکتر حسینی عزیز در معرفی روزنامه نگاران پیشکسوت و نمونه، برگزاری دو جشنواره «دکتر هدایت» و «جایزه شهاب» و راه اندازی باشگاه صنایع غذایی آریا (ویژه ی خانواده ی صنعت غذا) که فرصتی بوده اند تا به عنوان مجری وگوینده حاضر باشم، برایم همیشه خاطره ساز است.

همچنین دریافت ده ها تندیس ولوح تقدیر در صنعت غذا با عنوان های

گوناگون

را می توانم از خاطرات ناب و ارزشمندم بر شمارم. سومین همایش بین المللی

روابط عمومی ایران به من تندیس مدیر روابط عمومی برتر را داده است. تندیش

مشترک دو وزیر (صنعت و کار) را به دلیل فعالیت های فرهنگی دریافت کرده ام.

انجمن خودمان نیز مرا به عنوان نخستین روزنامه نگار پیشکسوت معرفی کرد که

لوح تقدیر را از وزیر محترم ارشاد (وقت) جناب دکتر حسینی دریافت نمودم.

اجازه می خواهم همینجا یادى کنم از دو چهره ی فاخر و دانشمند علوم و صنایع غذایی کشورمان، شادروان پرفسور حبیب الله هدایت بیانگزار علم تغذیه در ایران و دکتر شهاب واعظ زاده «لاوازیه» ایران که رد علم و دانش گرانبهایش را در بسیاری از صنایع غذایی کشورمان می توان دید. آشنایی با این دو بزرگوار برایم افتخاری دوست داشتنی است.



*** اجرا و گویندگی همایش های صنعت غذا همواره بر عهده ی شما
واگذار شده است که مدیریت، اجرای هنرمندانه و صدای گرمتان یکی از
نکته های**

ویژه و مثبت این مراسم ها به شمار می آید. از این زمینه ی فعالیت خودتان برایمان بگویید.

نخستین بار که پشت میکروفون رفتم، گمانم سال ۱۳۴۳ بود. شاگرد دبیرستان

بودم و در جشن مدرسه به مناسبت «نیمه ی شعبان» سروده ای را (دکلمه) خواندم

که همان شد یک پایه برای آنکه بعد ها به گویندگی علاقه مند شوم.

اما این کار را به شکل جدی از سال ۱۳۷۰ شروع کردم. برای هر همایش تلاش

می کنم فضای خوبی برای مخاطبان حاضر فراهم بسازم. مطالب مرتبط می نویسم و

همچنین سروده های خوشایندی را گزینش می کنم. ابراز خشنودی بسیاری از

شنوندگان در پایان همایش ها پاداش ارزشمندی برایم به حساب می آید..

سن دلی و سن گلی

در یک همایشی که مجری بودم از حضاران پرسیدم «اگر شناسنامه نداشتید،

خودتان را چند ساله می دانستید؟» پاسخ های گوناگونی شنیده می شد. برخی عددی

بالا تر و عده ای هم کمتر از سن خود را می گفتند. یک جوان از انتهای سالن

با صدای بلند گفت: خودت چند سالته؟

پرسیدم: سن دلی یا سن گلی؟ همه سکوت کردند، توضیح دادم: من یک سن گلی

دارم که مربوط به شناسنامه است و هر سال هم یک عدد بالا میره. اما یک سن

دلی هم دارم که هر روز صبح پیش از آنکه بیرون بزنم، تصویر خودم در آینه را

می بینم که چند ساله است، سن من همونه. بعدش یک بوس سپاس هم برای خدای

مهربون می فرستم که همیشه ۳۶ ساله هستم.

تا یادم نرفته شناسنامه ام امسال عدد ۶۲ را نشون میده.

*** تعریف شما از زندگی چیست؟**

زندگی یعنی با هم بودن. یعنی نگاهی از سر مهر. حتی به اندازه ی یک لحظه

عبور از چراغ سبز چهار راه. یعنی دست تکان دادن برای کودکی که انگشت مادرش را در دست دارد و با پاهای کوچکش همپای مادر گام بر می دارد.

زندگی یعنی دوست داشتن بی انتظار. زنگ زدن بی دلیل به عزیزی، رفتن به

آسایشگاه، یادی از درگذشتگان. درودی به رفتگر عزیز محله. لبخندی به همسایه

که سر پیچ پله ها به هم می رسیم.

زندگی یعنی ریختن دانه برای گنجشگ ها. نگاهی از سر مهر به درختان سبز.

نفسی عمیق برای تازه کردن جان و سپاسی به درگاه آفریدگار مهربان برای همه ی بخشش ها یش.

زندگی یعنی همدیگر را دیدن و از یاد نبردن.

*** اجرا و گویندگی همایش های صنعت غذا همواره بر عهده ی شما واگذار شده است که مدیریت، اجرای هنرمندانه و صدای گرمتان یکی از نکته های**

ویژه و مثبت این مراسم ها به شمار می آید. از این زمینه ی فعالیت خودتان برایمان بگویید.

نخستین بار که پشت میکروفون رفتم، گمانم سال ۱۳۴۳ بود. شاگرد دبیرستان

بودم و در جشن مدرسه به مناسبت «نیمه ی شعبان» سروده ای را (دکلمه) خواندم

که همان شد یک پایه برای آنکه بعد ها به گویندگی علاقه مند شوم.

اما این کار را به شکل جدی از سال ۱۳۷۰ شروع کردم. برای هر همایش تلاش

می کنم فضای خوبی برای مخاطبان حاضر فراهم بسازم. مطالب مرتبط می نویسم و همچنین سروده های خوشایندی را گزینش می کنم. ابراز خشنودی بسیاری از شنوندگان در پایان همایش ها پاداش ارزشمندی برایم به حساب می آید..

سن دلی و سن گلی

در یک همایشی که مجری بودم از حضاران پرسیدم «اگر شناسنامه نداشتید، خودتان را چند ساله می دانستید؟» پاسخ های گوناگونی شنیده می شد. برخی عددی بالاتر و عده ای هم کمتر از سن خود را می گفتند. یک جوان از انتهای سالن با صدای بلند گفت: خودت چند سالته؟

پرسیدم: سن دلی یا سن گلی؟ همه سکوت کردند، توضیح دادم: من یک سن گلی دارم که مربوط به شناسنامه است و هر سال هم یک عدد بالا میره. اما یک سن دلی هم دارم که هر روز صبح پیش از آنکه بیرون بزنم، تصویر خودم در آینه را می بینم که چند ساله است، سن من همونه. بعدش یک بوس سپاس هم برای خدای مهربون می فرستم که همیشه ۳۶ ساله هستم.

تا یادم نرفته شناسنامه ام امسال عدد ۶۲ را نشون میده.

* تعریف شما از زندگی چیست؟

زندگی یعنی با هم بودن. یعنی نگاهی از سر مهر. حتی به اندازه ی یک لحظه عبور از چراغ سبز چهار راه. یعنی دست تکان دادن برای کودکی که انگشت مادرش را در دست دارد و با پاهای کوچکش همپای مادر گام بر می دارد. زندگی یعنی دوست داشتن بی انتظار. زنگ زدن بی دلیل به عزیزی، رفتن به

آسایشگاه، یادی از درگذشتگان. درودی به رفتگر عزیز محله. لبخندی به همسایه که سر پیچ پله ها به هم می رسیم.

زندگی یعنی ریختن دانه برای گنجشگ ها. نگاهی از سر مهر به درختان سبز.

نفسی عمیق برای تازه کردن جان و سپاسی به درگاه آفریدگار مهربان برای همه ی بخشش ها یش.

زندگی یعنی همدیگر را دیدن و از یاد نبردن.

*** اجرا و گویندگی همایش های صنعت غذا همواره بر عهده ی شما واگذار شده است که مدیریت، اجرای هنرمندانه و صدای گرمتان یکی از نکته های**

ویژه و مثبت این مراسم ها به شمار می آید. از این زمینه ی فعالیت خودتان برایمان بگویید.

نخستین بار که پشت میکروفون رفتم، گمانم سال ۱۳۴۳ بود. شاگرد دبیرستان

بودم و در جشن مدرسه به مناسبت «نیمه ی شعبان» سروده ای را (دکلمه) خواندم

که همان شد یک پایه برای آنکه بعد ها به گویندگی علاقه مند شوم.

اما این کار را به شکل جدی از سال ۱۳۷۰ شروع کردم. برای هر همایش تلاش

می کنم فضای خوبی برای مخاطبان حاضر فراهم بسازم. مطالب مرتبط می نویسم و

همچنین سروده های خوشایندی را گزینش می کنم. ابراز خشنودی بسیاری از

شنوندگان در پایان همایش ها پاداش ارزشمندی برایم به حساب می آید..

سین دلی و سین گلی

در یک همایشی که مجری بودم از حضاران پرسیدم «اگر شناسنامه نداشتید،

خودتان را چند ساله می دانستید؟» پاسخ های گوناگونی شنیده می شد.

برخی عددی
بالا تر و عده ای هم کمتر از سن خود را می گفتند. یک جوان از
انتهای سالن
با صدای بلند گفت: خودت چند سالته؟

پرسیدم: سن دلی یا سن گلی؟ همه سکوت کردند، توضیح دادم: من یک
سن گلی
دارم که مربوط به شناسنامه است و هر سال هم یک عدد بالا میره. اما
یک سن
دلی هم دارم که هر روز صبح پیش از آنکه بیرون بزنم، تصویر خودم
در آینه را
می بینم که چند ساله است، سن من همونه. بعدش یک بوس سپاس هم برای
خدای
مهربون می فرستم که همیشه ۳۶ ساله هستم.

تا یادم نرفته شناسنامه ام امسال عدد ۶۲ را نشون میده.

* تعریف شما از زندگی چیست؟

زندگی یعنی با هم بودن. یعنی نگاهی از سر مهر. حتی به اندازه ی
یک لحظه
عبور از چراغ سبز چهار راه. یعنی دست تکان دادن برای کودکی که
انگشت مادرش
را در دست دارد و با پاهای کوچکش همپای مادر گام بر می دارد.
زندگی یعنی دوست داشتن بی انتظار. زنگ زدن بی دلیل به عزیزی،
رفتن به
آسایشگاه، یادی از درگذشتگان. درودی به رفتگر عزیز محله. لبخندی
به همسایه
که سر پیچ پله ها به هم می رسیم.

زندگی یعنی ریختن دانه برای گنجشگ ها. نگاهی از سر مهر به درختان
سبز.
نفسی عمیق برای تازه کردن جان و سپاسی به درگاه آفریدگار مهربان
برای همه ی
بخشش ها یش.

زندگی یعنی همدیگر را دیدن و از یاد نبردن.



سومین کنفرانس بین‌المللی
روابط عمومی
The 3rd International Conference on
PUBLIC RELATIONS

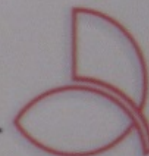
مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ

— لوح تقدیر —



جناب آقای علی بهزاد

مدیر محترم روابط عمومی صنایع غذایی بهروز



با سلام و احترام،

تلاش برای تسهیل در برقراری ارتباط با مردم و همت گماردن برای تنویر اذهان مخاطبان در جهت رسیدن به تعامل و رضایتمندی آنان، کاری مهم و هنری است در خور ستایش که تحقق آن در عرصه خطیر هنر هشتم به مدد درایت و تدبیر و سعی و کوشش مجدانه شما صورت گرفته است. این لوح، نشانی برای ارج گذاری به تلاش‌های بی‌شائبه شما در عرصه روابط عمومی است.

با آرزوی توفیق الهی

مهدی باقریان
دبیر کل کنفرانس

به نام آفریدگار قلم

نخستین دوره تقدیر از خبرنگاران ویژه صنعت غذا

جناب آقای علی مشرف بهزاد

روزنامه نگار پیشکسوت

جناب عالی با بیش از سه دهه فعالیت صادقانه در عرصه خبر و خدمت به صنعت غذا، نامی نیک، سابقه ای خوش و چهره ای سلامت را در اذهان برجای گذاشته اید. خرسند است به پاس این حضور دلسوزانه و علاقه مندانه، از جناب عالی به عنوان روزنامه پیشکسوت این عرصه، صمیمانه قدردانی نماید.

امید که تجربه های گرانقدرتان در تربیت خبرنگاران نسل جوان، سهمی شایسته و درخور داشته باشد.

دکتر سید محمد حسینی

رئیس هیأت مدیره

انجمن علوم و صنایع غذایی ایران

دکتر امیدوار رضایی

رئیس فراکسیون صنایع غذایی

مجلس شورای اسلامی

۱۶ مرداد ماه ۱۳۹۰



نخستین جشنواره
کتاب، صنعت و کارگر
به مناسبت دهمین دوره هفته کتاب
(تهران - ۶ آبان ۱۳۸۱)

تقدیم به جناب آقای علی بهزاد

مدیر روابط عمومی گروه صنایع غذایی بهروز نیک

به پاس کوشش های صمیمانه و سازنده در عرصه فرهنگ و صنعت

حسینی

وزیر کار و امور اجتماعی

جهانگیری

وزیر صنایع و معادن